

درامه های صلح و شدت دسایس، جنگها و جنایات در افغانستان

درامه های صلح افغانستان از جانب بازیگران ساده لوح داخلی، بازیگران زرنگ و چالاک منطوقی و بازیگران هوشمند وزیرک فرا منطوقی به نمایش گذاشته شده که تا امروز بدون نتیجه در ابهام و تاریکی تمثیل شده میروند. صلح خواست اساسی مردم افغانستان است که به عمل نیاز دارد نه به تمثیل.

دولت های دست نشانده که از مردم هراس داشته میباشند، میکوشند تمام امور کشور بخصوص امر صلح و جنگ را در انحصار مطلق خود بگیرند تا جریان امور به نفع حاکمیت شان تحت نظارت و کنترل مستقیم شان قرار داشته باشد. آقای حامد کرزی که در جلسه بن به حمایت قدرت های خارجی به اریکه قدرت رسید، هر دو دور انتخابات ریاست جمهوری را در موجودیت قوای خارجی در اتهام به تقلبات گسترده و در تظاهر به شخصیت ملی کردن با پوشیدن چین و کلاه قره قلی مطابق دلخواه خود به ثمر رسانید. آقایون اشرف غنی و عبدالله عبدالله هم که در موجودیت قوای نظامی خارجی در افغانستان با تقلبات گسترده مشروعیت شان را از دست دادند از جانب وزیر خارجه امریکا در توافق به تقسیم قدرت به اریکه قدرت نصب و منصوب گردیدند. برنامه جنگ و صلح را با مدیریت ضعیف شان در انحصار خود گرفتند که نه در صحنه جنگ موفقیت کسب کرده توانستند و نه در امر صلح و حمایت از مردم و قوای امنیتی دست آوردی دارند.

شورای عالی عریض و طویل صلح غیر مؤثر را بخاطر رفع مسئولیت مطابق عنعنات تاریخی افغانستان از قشر کهن سالان، متقاعدین، رهبران مذهبی و قومی انتخاب و انتصاب نمودند. برای شان پلان و برنامه کاری و دستورات مشخص داده نشد که تحرکات عملی را نسبت کبر سن و ناتوانی های جسمانی و عدم امکانات عملی مستقلانه از خود نشان داده نتوانستند. معاشات کافی برای شان اختصاص داده شد و از عقب میزهای شان به درامه صلح ادامه دادند. اگر معاشات شان به تناسب دست آوردهای شان مقایسه شود به گمان اغلب که قسمت زیاد پول ها به هدر رفته باشد. اگر شورای عالی صلح لا اقل مدرسه های طالبی را به مکاتب اسلامی تبدیل میکرد و از هویت ملامامان مساجد افغانستان آگاه میشدند، تبلیغات و موعظه های شان را تحت نظر و کنترل میداشتند طالبان آنقدر نیرومند نمی شدند که ۳۵۰ هزار نیروهای امنیتی افغانستان را به چالش میکشاند.

امکان پیروزی در جنگ و تأمین صلح در افغانستان زمانی تحقق پیدا میکند و میکند که دولت افغانستان در قدم اول دروازه های مدارس طالبی را در افغانستان مسدود میکرد و در قدم دوم باید از تبلیغات و اشاعه افکار و آیدیولوژی ترورستی و طالبی در مساجد و

جامعه افغانستان جلوگیری میکردند که نکردند. در جنگ های گوریلائی حمله و گریز پیروزی از طریق نظامی بعید به نظر میرسد. با خلع سلاح آیدیولوژیک شان، ترورستان خود بخود مضمحل میشوند که در این باره شورای عالی صلح و دولت افغانستان هیچ اکاری نکردند.

اگر در جبهه داغ جنگ رهبران دولت جبهه دشمن را برادر و مخالفین سیاسی خطاب کنند در حقیقت صدمه به نیروهای خودی میرسانند که در فرهنگ جنگ خیانت تعبیر میشود. دولت باید از علل و ادامه جنگها مطالعات دقیق میداشت. عمال و حامیان جنگها را بر مبنای واقعیت های عینی تشخیص و شناسایی میکرد و در برابر آنها واکنش های مشابه نشان داده میشد. در رأس سه اداره امنیتی کشور شخصیت های ملی، مسلکی، متخصص و با تجربه و دارای سوابق نیک و با شهامت را مقرر میکردند، پلان صلح را با سنجش، درایت، تدابیر لازم و برنامه های کاری و عملی طراحی میکردند و به مشوره، و حمایت مردم، پارلمان و جامعه مدنی سازمان دهی و عملی میساختند. شوربختانه که هر دو دولت در این موارد کوتاهی و سهل انگاری کردند و یا قصد نخواستند که شخص با برادران ناراضی و مخالفین سیاسی، طراحان و بازی گران جنگهای نیابتی مواجه و در گیر شوند که جنگ ها در افغانستان ادامه پیدا کرد که مردم کفاره آن را پرداختند و می پردازند. دولت مردان مسئول، جنگها را از عقب میزهای شان با خون سردی نظاره میکنند، به داد و فریاد مردم و سربازان محاصره شده در وقت موعود کمتر رسیدگی می نمایند.

منجمله سایر علل، چهار علل اساسی، جنگها را در افغانستان رقم زده و طولانی تر ساخته و صلح را به درامه کشانیده است.

۱ - اختلافات مرزی ۶۸ ساله بین افغانستان و پاکستان که تا بحال لاینحل مانده است.

۲ - تربیه هزاران نوجوان افغان در مدارس طالبی پاکستان در دوران جهاد و تأسیس صد ها مدرسه طالبی از بودجه دولت در دوران وزارت تعلیم و تربیه آقای فاروق وردک و ریاست جمهوری آقای کرزی در افغانستان که تا امروز ادامه دارد و فارغان آن به هزارها نفر میرسند که در گروه جنگجویان طالبان و ترورستان جذب و استخدام میشوند. زمینه ساز سرباز گیری ترورستان، رشد آیدیولوژی بنیاد گرایی، عقب گرایی و افراط گرایی را در افغانستان فراهم ساخته است که فارغان مدارس مذکور در صفوف ترورستان و دشمنان افغانستان علیه دولت و مردم افغانستان بحیث ابزار نیابتی میجنگند.

۳- شئونیزم و ادعای اکثریت قومی که جامعه افغانی و دیگر اقوام را به کنش و واکنشهای بالمثل و بی باوری ها کشانیده است. مانع تحقق اهداف و آرمانهای ملی، همبستگی ملی و عدالت اجتماعی در کشور شده که روند صلح را به بنیست مواجه ساخته است.

۴- موجودیت معادن و ذخایر زیر زمینی به ارزش تریلیون ها دالر و موقعیت راهبردی افغانستان در منطقه به اضافه عواید سرشار مواد مخدر غیر قابل کنترل در جنگهای نیابتی.

این چهار علل به جنگ افغانستان صبغه داخلی، منطقی و فرا منطقی داده است که معضله جنگ افغانستان را پیچیده تر ساخته. جنگ و صلح افغانستان حال بالای سه پایه منافع استوار گردیده که بازی گران مثلث حصول منافع شان را در جنگهای نیابتی و ترورستی پلان گذاری و سازماندهی کرده اند که کفاره آنها مردم افغانستان با سر و مال شان می پردازند. هر سه بازیگر، منافع شان را در صلح از دست میدهند که علیه صلح و امنیت در افغانستان کم توجهی و سنگ اندازی کرده و میکنند.

در مدت ۶۸ سال اختلافات مرزی و ارضی بین افغانستان و پاکستان، فرصت های مساعد و مناسبی در ارتباط به وا پس گیری سر زمین های اشغالی افغانستان ظهور کرد. اگر پشتون های آن طرف خط دیورند و رهبران پشتون تبار دولت افغانستان اراده میکردند و میخواستند که سرزمین اشغال شده را از قید اسارت پاکستان آزاد بسازند، میتوانستند که در همان فرصت های مساعد اقدام به آزادی آن میکردند. یکی از همان فرصت های مساعد جنگ آزادی خواهی مردمان پاکستان شرقی بود که پاکستان غربی را اسیب پذیر ساخته بود که به حمایت هندوستان آزادی شان را از پاکستان غربی گرفتند و کشور آزاد بنگله دیش را بنا نهادند.

پشتون های آنطرف خط دیورند هم میتوانستند آزادی شان را از قید اسارت پاکستان اعلام نمایند و به حمایت افغانستان و به پشتوانه دوست وقت افغانستان اتحاد شوروی آزادی شان را بدست می آوردند که چنین نکردند. در آن زمان اردوی افغانستان نسبت به پاکستان به مراتب قوی تر بود و از حمایت دوستان آن وقت افغانستان اتحاد شوروی و هندوستان هم برخوردار بود. اما پشتون های آنطرف خط دیورند هیچ تحرکی راه بردی از خود نشان ندادند. در حقیقت آنها سرزمین اشغال شده شان را به اسم صوبه سرحد شمال غربی پاکستان پذیرفته بودند و هویت پشتون های پاکستانی و تابعیت پاکستان را قبول کرده بودند و تذکره تابعیت (شناختی پاس) پاکستان را اخذ نمودند و در ارگانهای مختلف دولتی در سراسر پاکستان به حیث اتباع پاکستان در منا صب عالی جذب و گماشته شدند.

اگر پشتون های آنطرف خط دیورند سرزمین شان را افغانستان اشغال شده اعلام میکردند و ملت خود را افغان اعلام میکردند در آنصورت افغانستان آنها را هموطنان خود تلقی میکردند و از هر نوع کمک و حمایت قانونی مردم افغانستان برخوردار میبودند و برای آزادی شان قانون مند اقدام میکرد. در آنصورت جهانیان هم از ادعای بر حق افغانستان و

پشتون های تحت اشغال انگلیس و پاکستان حمایت میکردند. حال که پاکستان به پشتونهای آنطرف خط دیپورند این امتیاز را داده است که ایالت شمال غربی خود را به اسم پشتون خواه تبدیل نمایند بحیث ایالت قانونی پاکستان عرض اندام کرده که دیگر آنها خود را تبعه پاکستان میدانند نه افغانستان.

پشتونهای آن طرف خط دیورند مدت ۵۴ سال تحت حاکمیت استعمار انگلیس زندگی کردند و مدت ۶۸ سال در اسارت پاکستان به زندگی شان ادامه دادند که مجموعاً ۱۲۲ سال میشود که هویت افغانی، رابطه حقوقی و هموطنی شان با افغانستان به کلی قطع شده که تا به حال ادامه دارد. دیگر آنها خود را افغان نمیدانند. بل پشتون خواه پاکستانی میدانند که منافع شان با منافع پاکستان گره خورده است، همین حالا هم برای منافع وطن پاکستان شان کار میکنند نه افغانستان. من از طریق تلویزیون کابل نیوز خطابه دو رهبر پشتون خواه را که در کنفرانس فرهنگی پشتونها در حدود دو سه ماه قبل در ایالت پشتون خواه ایراد کردند شنیدم که یک قسمت از محتویات خطابه هایشان چنین بود. سرزمین افغان از پل اتک تا در یای آمو را در بر میگیرد که کسی این سرزمین را بما تحفه نداده است ما آنرا به زور خود گرفته ایم. پشتونهای این طرف خط دیورند ۶۰ فیصد اقوام پشتون را تشکیل میدهد که ما اکثریت پشتونها را با خود داریم که منظورشان پشتون های پاکستانی میباشد.

از چنین اظهارات حدث و گمان زده میشود که میخواهند ۴۰ فیصد پشتونهای افغانستان را که در اقلیت استند تحت شعار اکثریت با خود جذب و متحد بسازند و به تابعیت پاکستان درآورند و یا هم اهداف بزرگ تری را دنبال مینمایند که کشور افغانستان را به ایالت پشتون خواه پاکستان مدغم بسازند. چنین افشاء گری ها و اطلاعات در اخبار سرچوک گفته و شنیده شده است. باید در مورد مجازی و حقیقی بودن اخبار سرچوک مطالعات دقیق صورت بگیرد تا حقایق برملا شود و اگر در پشت پرده دساستی نهفته باشد که به موقع افشاء و رسوا شود.

یک عده شئونست های پشتون افغان و سیاست مداران حاکم در افغانستان به اتباع پشتون خواه پاکستان هویت افغانی میدهند و آنها را برادران افغانی مینامند و امتیازات خاص برای شان در گذشته ها قایل شده و حال هم میشوند که فیصدی بورسهای تحصیلی برای شان از جانب آقای لیوال معین وزارت اقوام و قبایل پیشنهاد گردیده که از سهمیه و استحقاق افغانها برای شان داده خواهد شد که نقض واضح از حق جوانان و منافع ملی ما میباشد.

اطلاعاتی هم در بعضی رسانه ها به نشر رسیده که ملیون ها دالر پول نقد هم برای شان داده شده است.

اقای کرزی هم در فکر حل مسالمت آمیز موضوع خط دیورند نبود و نیست. محمد اشرف غنی رئیس جمهور افغانستان هم از حل موضوع خط دیورند طفره رفت. استدلال هر دو رهبر چنین است که حل موضوع خط دیورند بالا تر از صلاحیت شان است و میباشد که

به مردم افغانستان مربوط است. عین استدلال در ۶۸ سال گذشته از جانب رهبران پشتون افغانستان مطرح شده است. دولت مداران پشتون افغانستان در مدت ۱۲۲ سال نتوانستند سرزمین اشغالی افغانستان را از قید اسارت انگلستان و پاکستان آزاد سازند. هردو رئیس جمهور روی کدام امیدواری‌های مبهم مغایرخواستها، مطالبات و نبود اراده و جنبشهای آزادی خواهی پشتون‌های ماورای خط دیورند، ضعف و ناتوانیهای نظامی و اقتصادی افغانستان و عدم حمایت جهانی از داعیه خط دیورند از حل مسالمت آمیز اختلافات مرزی با پاکستان شانه خالی کردند و میکنند. علم حساب و ریاضی هم جزء سیاست است که نقش معادلات را بین جناحهای متخاصم محاسبه مینماید. دولت‌های ملی با گزینش سیاست یک قدم پیش و دو قدم پس و یا بر عکس آن از منافع ملی شان در اوضاع و شرایط خاص حراست و حفاظت مینمایند.

از آقای حامد کرزی و آقای اشرف غنی پرسیده میشود که ادامه عدم حل مسالمت آمیز اختلافات بین افغانستان و پاکستان در مدت ۶۸ سال گذشته به نظر شما چقدر به منافع ملی افغانستان تمام شده که شماعین پالیسی‌های گذشته را ادامه میدهید. از ادامه اختلافات کی‌ها نفع بردند و میبرند، انگلیس، امریکا و پاکستان و یا افغانستان. تجارب تاریخ گواه این حقیقت تلخ است که بیشترین خسارات و تلفات را از این رهگذر افغانستان متحمل شده است. اگر پشتون‌های آنطرف خط دیورند اراده آزادی خود را در عمل ثابت بسازند، افغانستان و جامعه جهانی و محکمه بین المللی از داعیه برحق آزادی شان حمایت مینمایند زیرا موضوع سرزمین ماورای خط دیورند از بقایای دوران استعمار انگلیس است که میراث خور اصلی این سرزمین‌ها خود پشتون‌ها هستند نه پنجابی‌ها و پاکستانی‌ها. اگر پشتون‌های ماورای خط دیورند خود آزادی شان را بخواهند ادعای برحق شان از جانب محکمه بین المللی و جامعه جهانی حمایت میشود.

اگر مردم پشتون خواه نخواهند که آزادی شان را از پاکستان حصول نمایند تابعیت پاکستان را برای همیشه بپذیرند افغانستان هیچ کاری قانونی کرده نمیتواند. بهتر است در مذاکرات دو جانبه و چند جانبه صلح، مطالبات قانونی و مشروع هر دو طرف مطرح شود و در یک معامله عادلانه بده و بستان موضوع برای همیشه حل شود که مورد قناعت مردمان هر دو کشور قرار بگیرد. معامله غیر عادلانه از جانب هیچ طرف قابل قبول نخواهد بود. بی اعتمادی‌ها و دشمنی‌ها مثل سابق ادامه خواهد یافت که به نفع هیچ طرف نخواهد بود.

یک‌عده افغانها برداشت دیگری از موضوع دارند و چنین اظهار میدارند که بعد از امضاء موافقتنامه خط دیورند بین انگلستان و امیر عبدالرحمان خان، پشتون‌ها فیصدی اکثریت شان را در افغانستان از دست دادند به فیصدی چهل در صد سقوط کردند. قشرشئونستان و حاکمان قدرت طلب پشتون افغانستان تلاش ورزیدند که در اذهان مردم افغانستان تلقین نمایند که پشتون‌های پاکستانی جزء اتباع افغانستان میباشند که برای شان در افغانستان امتیازات خاص داده میشد که به مردم افغانستان معلوم است.

اما این تلقینات واقعیت‌ها را تغیر داده نتوانست بلکه از آن بحیث ابزار سیاسی استفاده شد که قوم پشتون در افغانستان در اکثریت است، باید رهبر، پادشاه و رئیس

جمهور از قومی که اکثریت دارد تعیین شود. رهبران گذشته و فعلی افغانستان میدانستند و میدانند که پشتونهای افغانستان بیش از چهل فیصد نیستند اما به ادعاهای غیردموکراتیک و غیر واقعی شان ادامه دادند. در عین زمان ترس و هراس خود را هم داشتند که از سرشماری و احصایه ی نفوس افغانستان طی چند دهه اخیر جلوگیری کردند تا حقایق فیصدی اقوام در احصایه گیری ها بر ملا نشود.

توزیع تذکره های الکترونیکی که در دوره حاکمیت آقای کرزی مراحل قانونی خود را طی کرده بود و به حیث قانون نهایی شده بود که در آن نفوس هر قوم معلوم میشد از جانب آقای اشرف غنی تحت فشار گروه و قشر شئونستان پشتون تبار در اطراف ارگ و بیرون از ارگ به تعلیق در آورده شد که ناشی از همان ترس است که احصایه نفوس اقوام در ابهام باقی بماند و افشاء نشود. اگر شخصی و یا گروهی ادعا دارند که پشتونهای افغانستان در اکثریت است، با ید بی درنگ به توزیع تذکره های الکترونیکی اجازه داده شود که در آن ملیت و قومیت هر دو درج گردد تا حقایق فیصدی اقوام افغانستان مستند معلوم شود و اقوام با هم برادر افغانستان از سردرگمی ها نجات یابند و بسوی اعتماد سازی، وحدت ملی و یک ملت شدن گام بردارند.

سه دوره انتخابات ریاست جمهوری بر معیار ائتلافهای قومی انجام شد که کاندیدان دو قوم رقیب که کسب آرای ۱٪+۵۰ را از طریق آرای اقوام شان ناممکن میدانستند دست به تقلبات گسترده زدند. نتایج انتخابات ثابت ساخت که هیچ قومی به تنهایی فیصدی ۱+۵۰ را ندارد. باید واقعیت های تلخ و شیرین را بپذیریم، کاری نکنیم که خود ها را فریب بدهیم. باید این حقایق را درک کنیم و بپذیریم که تاریخ نظام قوم گرایی و قبیله سالاری ده ها و صد ها سال قبل به سر رسیده و به زباله دان تاریخ دفن گردیده است.

نظام قوم گرایی و قبیله سالاری هیچ درد کشور ها را تداوی کرده نتوانست. درد، رنج و عقب ماندگی تاریخی کشور ما افغانستان را هم مداوا کرده نمیتواند. تجارب ۲۵۰ سال تاریخ افغانستان این موضوع را ثابت میسازد که ما تا هنوز هم از بند و اسارت قوم گرایی و قبیله سالاری نجات نیافته ایم.

دولت ها و جوامع پیش آهنگ جهان داوطلبانه و یا روی جبر تاریخ نظام قوم گرایی و قبیله سالاری را پشت سر گذاشتند. در عوض نظام دموکراسی ملی حزبی را انتخاب و تجربه کردند که زمینه ساز وحدت ملی شان گردید که راه را برای تغییرات مثبت، نوآوری ها، پیشرفت، ترقی و رفاه اجتماعی شان باز کرد.

با آمدن دموکراسی در افغانستان، باید نظام قوم گرایی به نظام دموکراسی ملی و حزبی به تدریج تعویض میشد که نشد. تا هنوز هم فرهنگ و آیدیولوژی قوم گرایی و قوم پرستی در بین قشر بالایی و قشر یک فیصد تمام اقوام افغانستان با قوت خود باقیست که اقوام افغانستان تا بحال به ایجاد یک ملت واحد موفق نشده اند که به ادامه وضع موجود هرگز موفق نخواهند شد.

آقای حامد کرزی و رهبران چهار قوم عمده افغانستان به نظام قوم‌گرایی افغانستان آگاهانه مهر دموکراسی قومی زدند که رهبری دولت بر معیارهای تقسیم سهم اقوام تشکیل گردید. دولت آقای کرزی با دادن سبب‌آیدی به احزاب سیاسی باعث تشویق احزاب سیاسی فرمایشی گردید که مغایر منافع ملی و معیارهای جهانی به ۱۱۰ حزب سیاسی با ۱۱۰ مرام، خط‌مشی و اهداف سیاسی، اقتصادی و فرهنگی اجازه فعالیت رسمی داده شد. دولت آقای کرزی با این دسیسه نظام قوم‌گرایی و قبیله‌سالاری را به نظام دموکراسی قومی تعویض نمود که بین‌شان هیچ تفاوتی وجود ندارد.

به تشکل و قدرت‌گیری احزاب قومی بیشتر زمینه مساعد گردید که بعضی‌شان در گذشته‌ها تشکیل گردیده بودند که عبارت‌اند از حزب افغان ملت پشتون‌ها، حزب جمعیت اسلامی تاجک‌ها، حزب وحدت اسلامی هزاره‌ها و حزب جنبش ملی اسلامی ازبک‌ها می‌باشند به شمول یک‌عده احزاب نو ظهور و جناح‌های منشعب شده از احزاب کهن و تنظیم‌های هفت‌گانه در پاکستان و هشت‌گانه در ایران.

حتی حزب دموکراتیک خلق افغانستان که بر مبنای خط‌مشی، اصول، مرامنامه و معیارهای ملی و دموکراتیک بنا یافته بود در نیمه راه به دو جناح قومی به نام خلق و پرچم منشعب شدند و از اهداف، اصول، مرام‌نامه ملی و دموکراتیک‌شان و سیاست عدم انسلاک افغانستان که در اسناد حزبی درج گردیده بود انحراف کردند که به شکست‌های غیر قابل‌پیش‌بینی سقوط کردند.

مدت دو نیم قرن میشود که رهبران دولت افغانستان را پشتون‌های دو سه قبیله در انحصار خود گرفته‌اند و بالای‌تداوم حاکمیت‌شان در داخل و خارج سرمایه‌گذاری کرده‌اند. روی همین لابی‌گری‌های داخلی و خارجی آقای حامد کرزی گمنام در جلسه بن به حیث رئیس دولت مؤقت افغانستان انتخاب و انتصاب شد. همچنان تصادفی نبود که ملا محمد عمر رهبر طالبان هم از عین قبایل پشتون بحیث امیرالمؤمنین انتخاب گردید. آخرین ملا منصور پشتون از همان قبایل تحت نظارت پاکستانی‌ها بحیث رهبر جدید طالبان انتخاب گردید. حاکمان پشتون به خاطر استمرار حاکمیت طویل‌المدت‌شان در طول تاریخ با رهبران سایر اقوام و رهبران دینی و مذهبی سازش کردند که مردم افغانستان را از لحاظ ذهنی و عملی در اسارت و گروگان‌خودها گرفتند.

خواست‌ها اعتراضات و خیزش‌های صنفی، اجتماعی و سیاسی خود جوش مردم را باخسونت سرکوب می‌کردند. رهبران دینی هم به جنبش مخالفان دولت فتوای ضد اسلامی میدادند. در چنین حالات اختناق و استبدادی همه آرزوهای مردم بخاطر تغییرات اساسی و مثبت، ترقی، پیشرفت و بهبود زندگی‌شان به یأس و ناامیدی مبدل می‌گردید. شخصیت‌های ملی در طول تاریخ علیه سیاست‌های تبعیضی شئونستان، رهبران قومی، دینی و مذهبی و حاکمان مؤتلفه به مبارزه و تقابل می‌پرداختند که به‌عنا صر ضد دین و ضد پشتون متهم میشدند و زندانی میشدند که بعضی‌شان نیست و نابود شدند. این تبلیغات و تهدیدها تا امروز همچنان ادامه دارد.

از شئونستان، رهبران حزبی و قومی افغانستان که در رهبری دولت شریک هستند بخصوص از شئونستان، رهبران قومی، رهبران دولتی و رهبران طالبان که اکثرشان از قوم پشتون هستند پرسیده میشود که برای ۹۹ فیصد قوم پشتون از گذشته ها و از زمان درگیری جهاد و انقلاب تا امروز چه کرده اید؟ که قدرت را به نام اکثریت پشتون در انحصار خود گرفته اید. تجارب حوادث نشان میدهد که ثقل جنگها، نا آرامی ها، تلفات و خسارات و عدم ارائه خدمات و عقب افتادگیها در مناطق هموطنان پشتون ما رخ داده است که با وحشت و بربریت تا امروز ادامه دارد. اکثریت ۹۹ فیصد پشتون ها در طول تاریخ به فراموشی سپرده شده اند. ای کاش دولت مردان پشتون تبار افغانستان با طبقه ۹۹ فیصد پشتونها صادق میبودند و برای شان خدمات ضروری و لازمی را بوقت و زمان آن ارائه میکردند که لا اقل امروز نیم از وطن ما آباد میبود. همچنان برخوردار های مشابهی از جانب شئونستان، رهبران حزبی، قومی و دولتی سایر اقوام افغانستان هم صورت گرفته که اظهر من الشمس است. در افغانستان منافع قشری و طبقاتی یک فیصد ها در اولویت قرار داشت و دارد که همه امتیازات، سرمایه و اقتدار را در انحصار خود شان گرفته اند و بین شان تقسیم کرده اند که از منافع طبقه متحد یک فیصد ها دفاع و حراست مینمایند نه از منافع طبقه غیر متحد و پراکنده ۹۹ فیصد ها و اقوام مظلوم شان.

نخبه گان، سیاسیون، دانشمندان و تحلیل گران طبقه ۹۹ فیصد ها و مردم افغانستان از دولت دوگانه، متقلب، بی کفایت و نظام فاسد و ورشکسته توقع مینمایند که آرزوهای و خواستههای طبقه ۹۹ فیصد ها را بر آورده بسازند. ضرب المثل مشهور است که نباید از نر گاو های خنثی و خصی شده توقع شیر را کرد. از آنها در شخم کاری زمین ها کار گرفته میشود. ماده گاوهای شیرده هستند که به گوساله های خود شان و به تمام بشریت شیر عرضه میدارند. ما باید سیاست مداران شیرده راجستجو کنیم که به مردم شان شیر بدهند. از جانب دیگر دولت وحدت ملی از خیزش های طبقه ۹۹ فیصد مردم سخت هراس دارند که حواس شان را پریشان ساخته است و علیه خیزشهای مردمی دسیسه و توطیه میکنند تا آنها خنثی بسازند. در حالیکه تضاد های طبقاتی بین یک فیصد ها و ۹۹ فیصدها روز تا روز عمیق تر شده میرود. رهبران و حاکمان طبقه یک فیصد ها اعتبار و آبروی شان را نسبت عدم صداقت و عدم انجام تعهدات شان در بین طبقه ۹۹ فیصد ها بکلی از دست داده اند و نظام شان هم به سوی پاشیدن و متلاشی شدن در حرکت است.

از جانب دیگر دو گروه قومی قشر یک فیصد ها به تشکل اجماع اپوزیسیون دست زده اند. هدف شان این است، اگر دولت وحدت ملی سقوط کند جای دولت یک فیصد ها را اشغال نمایند.

همان طوری که یک فیصد ها متحد شدند حاکمیت کشور و قدرت دولتی را در انحصار خود گرفتند و از امتیازات ثروت، سرمایه و ملیارد ها دالر باد آورده از خارج برخوردار گردیدند و مالک دارایی های هنگفتی منقول و غیر منقول در داخل و خارج کشور شدند

و با خارجی ها هم سازش کردند و کشور را به بحران شکننده و سقوط مواجه ساخته اند، حاضر نیستند که قدرت را به ۹۹ فیصد ها تسلیم نمایند.

در چنین اوضاع و حالات ۹۹ فیصد ها چه کرده می‌توانند؟ واقعیت امر چنین است که قدرت پیروزی در انتخابات در دست ۹۹ فیصد هاست مشروط بر اینکه فریب فتواها، استخاره ها شعارهای قومی، نژادی، لسانی، سمتی و مذهبی را نخورند. برای نمایندگان واقعی خود شان رأی بدهند. این یگانه راه پیروزی برای کسب حاکمیت دولت از جانب طبقه ۹۹ فیصد ها میباشد که باید و باید از این قدرت خود استفاده نمایند. در غیر آن برای همیشه به زندگی فلاکت بار کنونی شان ادامه خواهند داد.

از همین حالا باید کمیته های سه نفری و یا پنج نفری از وطندوستان، جوانان، زنان و دختران با شهامت بدون سرو صداها در محلات قریه جات، ولس والی ها و ولایات تشکیل گردد و برای شان برنامه های مشخص تبلیغاتی و سازمان دهی داده شود که مردم را در محلات شان آگاهی بدهند و برای انتخابات ها آماده بسازند. نقش زنان افغانستان در این موارد برجسته خواهد بود زیرا زنان افغانستان به تناسب مردان افغانستان کمتر و یا هیچ ملوث و فاسد نشده اند و رأی فروشی نمی کنند که نصف جامعه افغانی را تشکیل میدهند که جمع آرای شان سرنوشت انتخابات را تعیین میکند.

اگر مذاکرات چهار جانبه صلح نتیجه ندهد، افغانستان و پاکستان اولین قربانیان پروژه تروریسم بین المللی خواهند شد.

از خداوند متعال آرزو میکنم که برای نسل بشر وحشی امروز عاطفه انسانی، اخلاقی و وجدانی بدهد که به خاطر منافع سیاسی و اقتصادی شان بیش از این به کشورهای بی دفاع جهان یورش نبرند و مردم مظلوم شان را به خاک و خون نکشاند و دارایی های شانرا به یغما نبرند. بگذارید که این مظلومان در مأوای فقیرانه و حقیرانه شان خوش زندگی کنند. این حق شان است، از نزد شان نگیرید. ۲۰ جنور ۲۰۱۶